

سال نوزدهم

مَجَلَّةُ اَرْمَغَانِ

راجح به هورماه

تاریخ انتشار دیماه

۱۳۱۷

نایس بر ماه ۱۲۹۸ شمسی

شماره هفتم

{ مدیر و نگارنده وحید دستگردی }

« غزلسرائی سعدی »

بشرع شعر سعدی را سخن سنج
بلی باید پیمبر خواندن او را
پیمبر خواند و این گفتار شاید
چنین کاندر غزل معجز نماید
(ناصح)

ناغه شیراز در قرن هفتم هجری حضرت افصح الکلمین سعدی معروف تر از آنست که ویرا بشناسانند زیرا در مدت ششصد و شصت و دو سال که از رحلت وی میگذرد نام این دانشمند مانند فروغ آفتاب باختر و خاور را فرا گرفته و چون باد صبا بر بسیط خاک گزشته است و کمتر کسی توان یافت که آثار گرانبهای وی را ندیده یا لااقل آوازه سخن سرائی و صبت فصاحت و بلاغت او را نشنیده باشد و چون فضلی شرق و غرب در ترجمه احوال این سخنگوی بزرگ مقالات و کتابها نگاشته و این فریضه را ادا کرده اند رهی را بگزارش حال و بیان حوادث زندگی وی بتفصیل یا اجمال نیازی نیست اگر نیز در گفتار ارباب تراجم نقض و ابرام یا جرح و تعدیلی ضرور باشد آنان که وسیت تحقیق و مجال مقال دارند بدینکار از بنده نا توان شایسته تر و سزاوار ترند .

بنا بر این روی در این مقاله ، چنانکه از عنوان آن پیداست ، تنها بیان طرز غزلسرائی سعدی که یکی از اسباب شهرت بلکه یگانه وسبب قبول عامه اوست و شاید باوصف اهمیت موضوع کمتر بدان توجه شده باشد میپردازد .

وصف غزل و شهرت سعدی بدین فن

باید دانست که در میان انواع شعر ، غزل ، یعنی شرح کیفیات و انفعالات نفسانی از دیگر اقسام دلپذیر تر و دلنشین تر است چو این نوع گفتار را مولد احساسات و تظاهرات روح و ضمیر آدمی و تراوش قلب و زاده دل انسان باید شمرد . و ، سخن کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل ، و چون تنها این قسم از نظم در بیان لطائف وجدانی که درک آن لازمه نهاد و سرشت انسانی است سروده میشود خواص و عوام هر دو بشنیدن و از بر کردن آن متوجه و مایل باشند و هر یک باندازه خویش از آن بهره برگیرند و از استماع و تکرار آن بنوای شور انگیز نی و آهنگ دلکش تار بوجد و حالت آیند .

گر مطرب حریفان این پارسی بخواند در وجد و حالت آرد پیران پارسارا
 بهمین نظر غزلیات حضرت شیخ بنزدیک عارف و عامی معروف و
 مشهور و بر السنه و اقواء مذکور است اما قصاید و مثنویات وی که بنزد
 خواص و ارباب دانش اهمیتی بسزا دارد چندان مورد نظر عوام نیست بلکه
 شاید بسیاری از اینان آن قسم اشعار مقین و منظومات حکمت آمیز وی را
 نشنیده باشند و نا اینکه بیخبری عامه از ارزش و قیمت آن گوهران گرانبها
 نکاهد باید گفت که مورد اجتماع دو طایفه خواص و عوام بر وقوف بسخن
 گشتری و تصدیق باستادی حضرت شیخ غزلسرائی اوست و بس .

باری در اقسام دیگر شعر شاید بتوان تکلفی کرد و بی آنکه طبع را
 اراده نظم باشد خواه با خواه بیتی چند سرود و بقوت علم و نیروی ممارست

آنها جلوه داد و نا سره را بتصنع زر ناب نمود اما در غزل چنین نیست چو
در بیان ذوقیات تکلف بزودی ظاهر و مجاز از حقیقت پدیدار گردد و اثری
که غزل حقیقی و مطبوع کند و صورت آن در نهانخانه اندیشه و خلوتسرای
دل جایگزین شود تغزل تکلف آمیز و مصنوع را نباشد .

گر بود در مائمی صد نوحه گریه آه صاحب درد را باشد اثر
و خود حضرت شیخ که در اسلوب غزل شهرت جهانگیر دارد ، در
این طرز گفتار تاج و پیرو دل بوده و هر آنچه از زبان قالب باغوش وی
رسیده بی کم و بیش تکرار کرده و بر اثر تاقین خاطر بوجهی نیک و شاهد
خوبروی معنی را بزبور نظم آراسته است .

بزبورها بیاریند مردم خوب رویان را تو سیمین تن چنان خوبی که بزبورهایارائی
بدین سبب هر غزل وی گوئی خواننده را از این عالم بدر میبرد و

بکام دل بوی سیری دیگر میدهد

برای نمونه ممکنست غزلهای ذیل را مطالعه فرمائید

جهان خرم از آنم که جهان خرم ازوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم ازوست

زخم خونینم اگر به نشود به باشد

خونك آنزخم که هر لحظه مرا مرهم ازوست

آمدی و که چه مشتاق و پریشان بودم تا برفتی ز برم صورت بیجان بودم

بیتو در دامن گلزار نخفتم یکشب که نه در بادیه خار قیلان بودم

بوی گل و بانگ مرغ بر خاست ایام نشاط و روز صحراست

ما را سر باغ و بوستان نیست هر جا که توئی تفرج آنجاست

* * *

چنان بروی تو آشفته ام بیوی تو مست که نیستم خبر ازهرچه در دوعالم هست
مجال خواب نمیباشد ز دست خیال در سرای نشاید بر آشنایان بست

* * *

شب فراق که داند که تا سحر چندست مگر کسی که بزندان عشق در بندست
ز دست رفته نه تنها منم درین سودا چه دستها که زدست تو بر خداوند است

* * *

طرفه میدارند یاران صبر من بر داغ و درد

داغ و دردی کز تو باشد بهترست ازباغ وورد

دوستانت را که داغ مهربانی دل بسوخت

گر بدوزخ بگذرانی آتشی بیند سرد

* * *

مطرب مجاسر بساز زمزمه عود خادم محفل بسوز مجمره عود

دوست بدینا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود

شیوائی بیان و قدرت طبع استاد

در غزلیات شیخ گذشته از لطف معنی و دقت خیال پایه حسن انتخاب

الفاظ هم برتر از آنست که در دسترس دیگری باشد و در همان حال که شاهدان

معانی دیدار مینمایند و دل میربایند زیبا رویان الفاظ نیز که چون یاران مهربان

در آغوش یکدیگر جای دارند هنگامه جاوه گری ساز و خود نمائی آغاز

میکنند و در حقیقت الفاظ بدیع وی معانی را بزور بیان میآرایند و معانی

دقیق الفاظ را زینت قبول اهل دل میبخشند و همین اعجاز حضرت شیخ در

حسن تالیق و لطف ترکیب لفظ و معنی وی را بنغمبر سخن و پیشوای غزلسرایان

ساخته و بر صدر انجمن گویندگان گیتی نشانده است چنانکه استاد خود بدین

تقدم و فضیلت اشارت کرده میگوید .

منطق سعدی شنید حاسد و حیران بماند چاره او خامشیت یا سخن آموختن

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس حد همینست سخن دانی و زیبایی را
از هر غزل شیخ ظاهر است که این استاد را همواره الفاظ و معانی
مسخر بوده و بیوسته قوت طبع و جودت ذهن ویرا از رنج بردن بسیار و
تکلف در شعر سرائی بی نیاز میداشته و اغلب غزلهای این سخنگو چنان
مینماید که وی برای نظم آن پیش از تعب کتبات زحمت نکشیده و گفتن و
نوشتن را هم در یکزمان انجام داده و اگر دعوی را برهانی باید این غزل
کافیست .

نفسی وقت بهارم هوس صحرا بود	با حریفی دو ، که دایم نتوان تنها بود
خاک شیراز چو دیبای منقش دیدم	زانهمه صورت زیبا که بر آن دیبا بود
پارس در سایه اقبال اتابک ایمن	لیکن از ناله مرغان بچمن غوغا بود
شکرین بسته دهانی بکنم بگزشت	که چگویم نتوان گفت که چون زیبا بود
عالم الله که ثقابق نه بدان لطف و سخن	نه بدان بوی و صنوبر نه بدان بالا بود
فته سامریش در دهن شور انگیز	نفس عبسویش در لب شکر خا بود
من در اندیشه که بت یا مه نو یا ملکست	یا بری پیکر مهروی ملک سیما بود
دل سعدی و جهانی بدمی غارت کرد	همچو نوروز که برخوان ملک یقما بود

تناسب و هم آهنگی

بعضی از اساتید را میشناسیم که در یک غزل از مباحث گوناگون
سخن رانده فی المثل بیتی در شکایت فراق ، بیتی در شکر وصال ، بیتی در
عرفان ، بیتی در نصیحت و موعظت سروده اند و ازینرو با آنکه هر بیت غزل
در حد اعلای سخن است چون بمجموع نظر شود فاتحت باختامت نا مناسب

و از پیرایه هم آهنگی و یکدستی عاقل نماید لکن حضرت شیخ غزلهای خویش را در همان مقوله که آغاز کرده پایان رسانده .

چنانکه هر فرد شعر در کمال فصاحت و بلاغت و مجموع آن نیز یکدست و مناسب و صدر و ذیل سخن با هم موافق و ملائم و شایسته قبول ذوق سلیم است و گذشته از حسن ترکیب که آنرا یکی از مزایا و مرجحات غزل شیخ توان دانست وی در هر غزل در موضوعی که بنظم آن متوجه بوده نکته ناگفته بر جای نتهاده است . حتی در این غزل که مقطع یا ذکر تخلص ندارد و ناتمام بنظر میرسد .

امشب مگر بوقت نمیخواند این خروس عشاق بس نکرده هنوز از کنار و بوس بستان یار در خم گیسوی تابدار چون گوی عاج در خم چوگان آبنوس یکشب که چشم فتنه بخوابست زینهار بیدار باش تا زود عمر بر فرس تا نشنوی ز مسجد آدینه بانک صبح یا از در سرای اتابک غریب کوس لب از لب چو چشم خروس الهی بود بر داشتن بگفته به -وده خروس مطالب تمام و سخن کاملست و اگریتی بر آن اضافه شود بسباق مقصود زائد خواهد بود همچنین اگر شعری از آن کاسته گردد معنی ناقص و کلام ایتر میماند .

مهارت استاد در استعمال الفاظ نامانوس

و ایراد معانی غریبه

چنانکه اهل فن دانند الفاظی که شعرا در غزل بکار میراند عبارت از شمع ، گل ، پروانه ، بلبل ، مطرب ، می و شاهد و مانند آنست چنانکه در این اشعار شیخ دیده میشود

هیچکس را برمن ازیاران مجلس دل نسوخت

شمع را بینم که اشکش میرود بر روی زرد

* * *

گلی چو روی تو آید درین چمن هیبات هزار سال دگر گریز چنیز بهار آید
هر که نهادست چون پروانه دل بر سوختن

گو حریف آتشین را طوف بیرامن مکن

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند جهان جوان شد و یاران بعیش بنشستند
مطرب بزین نوائی کز زهد توبه کردم ساقی بیار جامی کز توبه عار دارم
بر میزند ز مشرق شمع فلک زبانه ای ساقی صبحی در ده می شبانه
شاهد آینه است هر کس را که روی خوب نیست

گونه زنهار در آینه روشن مکن

زیرا جزائمال این کلمات بارقت و لطافتی که این نوع از نظم باید داشته باشد
نامناسب و بهمین سبب غیر مقبول خواهد بود اما حضرت شیخ اجل در بسیاری از
موارد الفاظی را که در غزل نامأنوس است و گویندگان متقدم و متأخر پیرامون
استعمال آن در این نوع نظم نگشته اند در شعر خویش چنان ماهرانه و بجای
گنجینده که گوئی الفاظ را خاصه غزل ساخته است مانند (سیلاب و خاکدان)
سیلاب نیستی را سر در وجود من نه ^{که در مرکز خاکدان هستی} در دل غبار دارم
یا (شیر و شتر)

لجام بر سر شیران کند صلابت عشق چنان کشد که شتر را مهار در بینی
یا (هاون و دیگ)

نه هاونم که بنالم بکوفتن از یار چو دیک بر سر آتش نشان که بنشینم
یا (مار)

بزر سنگ حوادث فتاده را چه طریق جز این قدر که پهلو چومار بر گردد
یا (کره توسن)

چون دل از دست بدادی مثل کره توسن نتوان باز گرفتن بهمه خالق عنانش
 یا (عناکب و عقارب) « جمع عنکبوت و عقرب » در این بیت عربی
 علی ظاهری صبر کنسج العناکب و فی باطنی هم ، کلمدغ العقارب
 اما بعضی معانی غریب نا مستحسن که شعرا ظم آنرا در سالک
 غزل نا زیبا دانسته و چون بیم آن داشته اند که تقریر آن موضوعات غزل را
 از کیفیت خود خارج و بهجاهای رکبک حکیم تاج الشعراء محمد سوزنی مشابه
 و همانند سازد در اینگونه شعر از ادای آن معانی پرهیز کرده اند در غزل
 شیخ با کنایات لطیف و استعارات بدیع دیده میشود چنانکه حسن تعبیر و خوبی
 الفاظ خواننده را مجال توجه بنازیبائی معنی نمیدهد - از آنجمله استاد در
 وصف حال معشوقی که امانت بخائشان سپرده و بدین برده دری آبروی خویش
 را چون گیل نا بهنگام شکفته بیاد داده است . غزلی بزبان طنز و تعریض سروده
 و این ابیات از آنست .

ای لعبت خندان لب لعنت که گزیدست وز باغ لطافت گلی روی تو که چیدست
 آن کارد که تا دسته فرو رفت مقصود شیزین تر ازین خرنزه هر گرگ بریدست
 ای خضر حلات نکم چشمه حیوان دانی که سکندر بچه زحمت طلبیدست
 شکر است که دیوار بیکبار بیفتاد تا هیچکس این باغ نگوئی که ندیدست
 گیل نیز در آن هفته دهن باز نمیکرد و امروز نسیم سحرش برده دریدست
 در دجوله که مرغابی از اندیشه زرفتی کشتی رود اکنون که سر جسر بریدست
 رفت آنکه فقاع از تو گشائیم دگر بار مارا بس ازین کوزه که بیگانه مکیدست
 بسیار توقف نکند میوه بر بار چون عام بدانند که شیرین و رسیدست
 و براستی ایراد الفاظ نا مانوس بدین مهارت و بیان اینگونه معانی
 بدین لطف و ملاحظت عبارت حد هیچ سخن سنج توانا جز حضرت شیخ نیست
 و ذالک فذل الله یؤتیه من یشاء .

التزام ردیفهای مشکل و حسن ترجمه

گذشته از آنکه شیخ اجل در غزل اوزان مناسب و بحور دلپذیر انتخاب کرده همیشه بدین نکته نظر داشته است که برای غزلهای خویش ردیف سهل و آسان برگزیند و گوئی این توجه را دو سبب بوده - یکی آنکه ممکنست تعهد و التزام ردیفهای صعب کار تقریر مقصود را دشوار و معانی را فدای الفاظ سازد و این خود باسبک سخنسرایی حضرت شیخ سازگاری نداشته است چون این استاد ابهام و خفای معنی را با منظور اصلی شعر مخالف میدانسته و از آن تا اندازه امکان دوری میکرده و پیوسته میکوشیده است که سخن وی بدل بیشتر از گوش برسد و قلب و روح از شعر دلپذیر و جانفزای وی بیشتر از سامعه نصیب یابد - دیگر آنکه خواسته است که دیگران را از نخصین بار استقبال غزلهای وی مشکل ننماید تا چون در میدان مسابقه و مبارات قدم نهند زونی و نیروی حریف هم نبرد معاینه دیده بقصور اعتراف کنند و چنانکه افتادگازرا باید بیازوی توانا بوسه زنند .

اینگاه تقدم استاد و گوی ربائی وی از عرصه بلاغت بر همگان ظاهر آید و بدین حجت مبرهن و معلوم گردد که شیوه غزل بوی آغاز و هم بر وی ختم گشته است .

با این وصف استاد برای آنکه بجز از تعهد ردیفهای صعب منسوب نگردد گاهگاه بردیفهای مشکل غزل سروده و بعامه نهل ادب نموده است که صعوبت ردیف وی را از حلاوت سخن و لطف تقریر و ادای حق معنی باز نمیدارد و در برابر حسن بیان و قدرت طبع توانای وی که فصاحت ماسکه راسخه اوست ، سد سکندر نه مانعت و نه حایل ، و این غزل حضرت افصح - المتکلمین یکی از دلائل اثبات مدعا تواند بود .

کس این کند که زیار و دیار برگردد کند هر آینه چون روزگار برگردد

تنگ دلی که نیارد کشید زحمت گسل ملامتش نصکنم گر ز خار بر گردد
 بچنگ خصم کسی کز حیل فرو ماند ضرورتست که بیچاره وار بر گردد
 آب تبخ اجل تشنه است مرغ دلم که نیم کشته بخون چند بار بر گردد
 بزیر سنگ حوادث فتاده را چه طریق جز این قدر که پهلوی چو مار بر گردد
 گر از دیار بصورت ملول شد سعدی گمان مبر که بمعنی ز بار بر گردد

حضرت شیخ بحکم آنکه در ادب عربی نیز بسی ماهر و باارع بوده و در گفتار فصحا و سخن سنجانی که بزبان تازی شعر سروده اند نظر داشته در موارد بسیار سخن آنانرا بشر و نظم ترجمه یا اخذ و اقتباس کرده لکن بسبب اطلاع و وقوف بر محسنات ادبی هر دو زبان در اغلب مواضع ترجمه را بر اصل صوت مزیت داده است اینک برای تقریر موضوع . نمونه را . چند بیت از اشعار عربی و گزارش آن بنظم پارسی نگاشته میشود .

ابوبکر محمد بن درید

بقوم الشارخ من زبانه و یستوی مانعاج منه وانحنی
 والشیخ ان قومته من زبانه لم یقم التثقیف منه مالتوی

(سعدی)

چوب تر را چنانکه خواهی بیچ نشود خشک جز به آتش راست
 نیز این درید

و انما المرء حدیث بعدة فکن حدیثاً حسناً لمن و عی

(سعدی)

سعدیا مرد نگو نام نمیرد هر گز مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند
 (لا ادری)

ما فات مضی و ما سیأتیک فاین قم فاغتنم الفرصة بین العدمین

(سعدی)

سعدیا دی رفت و فردا همچنان موجود نیست

در میان این و آن فرصت شمار امروز را

شمس المعالی قابوس و شمشیر

لا عضولی الاوفیه صباية فکأن اعضائی خلقن قلوبا

(سعدی)

سر موئی نظری کن که من اندر همه تن یک سر موی ندارم که ترا ذاکر نیست
حضرت شیخ دو بیت اول و دوم این درید را بیک بیت ترجمه کرده
از آن گزشته تشبیهی لطیف بکار برده وحشوی ملبح یا معنی متمم مقصود بر
آن افزوده است اما در بیت سوم شاعر مذکور اگر چه الفاظ ترجمه از اصل
بیشتر است در ترجمه پارسی معنی صریح تر و مؤکد تر و صحیح تر میباشد .
بیان مطلب آنکه شاعر عرب میگوید که چون پس از مرگ نام هر کس (بنیکی یا زشتی)
باقی ماند تو نام نیک بیادگار گذار .

لکن حضرت شیخ با توجه بدین نکته که نام بسیاری از مردمان و ذکر
آنان بخوبی یا بدی با مرگ از میان میبرود نام زشت را نام نپنداشته و حیات
ابدرا خاصه نکونمان و دیگران را یکسر فنا پذیر دانسته و هم در زندگی
عاریت مرده شمرده و گوئی این معنی لطیف و تعبیر دقیق از نظر سخن سنج
تازی مستور مانده است و بحکم آنکه جانب معنی قویتر است باید ترجمه را
از اصل بهتر دانست . اما در شعر (مافات مضی ... الخ) که گوینده آن
بتحقیق بر رهی معلوم نیست نیز نظم پارسی را بر اصل شعر عربی ترجیح توان
نهاد چو (همچنان موجود نیست) و (در میان این و آن) از (فاین) و
۱ بین العدمین) مطلب را بهتر و واضح تر بیان میکند و چون ترجمه تقریر و
تصریح مقصود را وافی تر باشد مزیت آن بر اصل ظاهر است همچنین ترجمه

شعر قابوس بسبب زیادت معنی که از (سرموئی نظری کن) مستفاد میگردد و
مبالغه مطبوعی که در (یک سر موی ندارم) بکار رفته است از متن شعر
لطیف و ملیح عربی امتیاز دارد .

غزلها و قصاید تازی این استاد نیز بسی رقیب و لطیف و فصیح و
بلیغ و مورد نظر و توجه دانشمندان عرب و همان مقدار که بدست است بر
تبحر وی در زبان و ادب تازی شاهدهی ناطق و گواهی صادق میباشد و اینک
نموداری از غزل تازی استاد

تعذر صمت الواجد بن فضا حوا	و من صاح وجداً ما علیه جناح
اسروا حدیث العشق ما امکن التقی	و ان غلب الشوق الشدید فناحوا
سری طبیف من یجلو بطامته الدجی	و سایر لیل المقبلین صباح
اصیح اشتیاقاً کلما ذکر الحمی	و غایة وجد المستهام صباح

حدائق روضات النعیم و طیبها	تضیق علی نفس یجوز حبیبها
قیالیت شعری ای ارض ترحنوا	و بینی و بین الحی بید اجوبها
ذکرت لبالی الوصل و اشتاق باطنی	فبا حبذا تلك اللیالی و طیبها
فلا تحسبن البعد یورث سادۃ	فناز غرامی لیس یطفی لهیبها

تا اینجا مقاله رهی با رعایت اختصار ممکن پایان رسیده و هر چند
مناسب مینمود که در ردات نقادان یکی از نویسندگان معاصر بر حضرت شیخ نیز سخنی چند
گفته شود . اما چون محقق محترم آقای جابری انصاری برد بعضی از آن
خرده گیریها پراخته و نا روئی آنها بر اهل نظر تا اندازه مشهود ساخته اند
اکنون از آن مقوله در میگذریم . اگر هم جوانهای فاضله ایشان را تهمین و
تکمیل در کار باشد . اینزمان بگذار تا وقت دگر . (محمدعلی ناصح)